



الهیات اسلامی مبسوط به مسأله شرور پرداخته است/ خرافه پرست کیست؟

حجت الاسلام محمدحسن وکیللی، استاد حوزه علمیه در پاسخ به مدعیات عبدالکریم سروش گفت: در الهیات اسلامی از فلسفه وجود شرّ بسیار بحث شده است و عجیب است که سروش از این مباحث اطلاعی ندارد.

حجت الاسلام محمدحسن وکیللی، استاد حوزه علمیه در پاسخ به مدعیات عبدالکریم سروش گفت: در الهیات اسلامی از فلسفه وجود شرّ بسیار بحث شده است و عجیب است که سروش از این مباحث اطلاعی ندارد.

خبرگزاری مهر، گروه دین واندیشه_سیدجواد نقوی: عبدالکریم سروش مدتی است در مصاحبه و سخنان خود تأکید بر خرافه پرداز بودن حوزه های علمیه و رواج دینداری معیشت اندیش خالی از معرفت و تجربه می نماید و اخیراً نیز دوباره به بهانه ویروس کرونا چنین تحلیلی را از فضای الهیات شیعی و حوزه های علمیه ارائه داده است.

به این بهانه گفتگویی انجام داده ایم با حجت الاسلام محمدحسن وکیللی، استاد حوزه علمیه که در ادامه می خوانید؛

*می خواستیم در چند دقیقه ای مروری بر مصاحبه اخیر عبدالکریم سروش داشته باشیم و ببینیم آیا این ادعای وی درباره روحانیون شیعه و جمهوری اسلامی صحیح است یا نه؟

فکر می کنم جا دارد اول درباره معنای خرافه و معیشت اندیش درنگی کنیم تا برسیم به قضاوت درباره وضعیت عالمان شیعی و حوزه های علمیه. در معاجم عربی خرافه را به القول الکذب المستملح یعنی سخن دروغ نمکین و جالب تعریف می کنند و در میان فارسی زبانان گویا معنایی عام تر برای آن در نظر گرفته می شود و هر سخن بی اصل و اساس را که رواج یافته یا قابل رواج است و شواهد بر خلاف آن یافت می شود خرافه می نامند؛ چه دروغ بودنش قطعی باشد و چه نباشد. در اینکه در همه جا حق و باطل در کنار هم هست؛ و راست و دروغ در هم می آمیزد سخنی نیست و طبیعتاً در تحصیل کردگان حوزه هم گاهی به شخصیت های درجه سه و چهارمی بر می خوریم که ادعاهای بی اساسی را مطرح نموده و از آن دفاع می نمایند؛ و چه بسا در دانشگاه ها وضع به همین شکل بلکه بدتر باشد، ولی آنچه آقای سروش در سخنان خود ادعا کرده و سعی در اشاعه و ترویجش دارد بی شک بی اساس بوده و به تعبیر دیگر یکی از خرافات عصر حاضر است.

در معاجم عربی خرافه را به القول الکذب المستملح یعنی سخن دروغ نمکین و جالب تعریف می کنند و در میان فارسی زبانان گویا معنایی عام تر برای آن در نظر گرفته می شود و هر سخن بی اصل و اساس را که رواج یافته یا قابل رواج است و شواهد بر خلاف آن یافت می شود خرافه می نامند؛ چه دروغ بودنش قطعی باشد و چه نباشد

*یعنی شما با این بیان می خواهید آقای سروش را متهم به خرافه سازی کنید؟ اگر ممکن است کمی نمونه ارائه نموده و استدلال هایتان را ارائه کنید؟

بله دقیقاً همینطور است. اگر بخواهم فهرستی از مطالب غیر واقعی و بی دلیل ایشان در این مصاحبه کوتاه عرض کنم بحثی طولانی و مفصل می شود. فقط در حد فرصت مواردی را بیان می کنم تا معلوم شود ایشان چطور وقتی وارد عرصه نقد علمی می شوند، هیچ کدام از موازین ابتدایی یک گفتگوی علمی را مراعات نمی کنند. در آغاز، مصاحبه گر از ایشان می پرسد: آقای دکتر،..... بگذارید از همین جا شروع کنیم. به نظر شما چرا قم قرنطینه نشد؟ ایشان می گوید: بدیهی است که در آنجا زور روحانیان و مدّاحان بر سیاستمداران و بر مسئولان بهداشت کشور چربید و متأسفانه اینان نتوانستند قم را از چنگال اداره و تدبیر آنها بیرون بکشند و در دست خود بگیرند ولذا فاجعه افزون تر و انبوه تر شد.

سوال ما از آقای سروش این است که اینکه می گویند: «بدیهی است» این کدام یک از اقسام بدیهیات منطقی است؟ بدیهی اولی یا وجدانی و تجربی که نیست؛ لابد منظورشان بدیهی متواتر است!!

آقای سروش آن موقع که در ایران و در قم نبودند؛ چه طور قضاوت می کنند که علت قرنطینه نشدن قم، زور روحانیون بود؟ چه منبع متواتری چنین گزارشی به ایشان داده است؟ آیا ایشان با خودش کمی فکر نمی کند که به فرض، قم به خاطر زور روحانیون قرنطینه نشد، تهران چرا قرنطینه نشد؟ گیلان و اصفهان و شیراز و سمنان چرا قرنطینه نشد؟ چرا مشهد مقدس که حتی حرم امام رضا (ع) را با فشار وزارت بهداشت و تصمیم آن ها بستند، قرنطینه نشد؟ توقع ما از

آدمی که ادعای علم و دانش می کند این است که اینگونه حرف نزند. درباره مطلبی که کاملاً نیاز به گزارش های میدانی دارد، از هزاران کیلومتر فاصله بگوید: «بدیهی است که قرنطینه نشدن قم به خاطر زور روحانیون بود»؟!

با وجود اینکه روحانیون از روز اول اعلام کردند که ما نسبت به تشخیص های ستاد ملی مبارزه با کرونا و وزارت بهداشت و امثال این ها همراهیم، کدام روحانی را شما سراغ دارید که با قرنطینه کردن شهر قم یا شهرهای دیگر مخالف بوده باشد؟ اتفاقاً روحانیون با همه شبهات فقهی و اشکالاتی که بود، خیلی زودتر از دیگران مناسک مذهبی را تعطیل کردند؛ در حالی که هنوز دورهمی ها و جشن ها، پاساژها و هایپرمارکت ها مشغول به فعالیت بودند و تا مدتی بعد انواع تجمعات در سطح کشور انجام می شد و مسئولین مملکتی و در رأس آن ها رئیس جمهور با بستن راه ها و تعطیلی مراکز و ادارات مخالفت می کردند.

*آقای سروش پرسیده است که امامان اگر قدرت بر شفا دادن داشتند چرا خودشان به طبیب مراجعه می کردند. می گوید: امامان در زمان حیات خود برای درمان دردهایشان به طبّ زمانه و طبیبان دوران مراجعه می کردند. پس معلوم می شود ایشان نمی توانند شفا دهند و وجهی ندارد که افراد برای درمان به آن ها مراجعه کنند.

روایات فراوانی هم داریم که ائمه با اطبا مناظره و احتجاج کرده و علم ایشان را ناقص شمرده و اشکالات ایشان را تذکر داده اند و در برخی از آنها افرادی را که گمان کرده اند انبیا و اوصیاء علم طب را نمی دانند، تخطئه و توبیخ فرموده اند. البته اگر این مسأله در تاریخ هم آمده بود و ایشان به طبیب مراجعه می فرمودند باز هم دلیل بر این نبود که خودشان طب نمی دانند و نمی توانند شفا بدهند؛ چون آنها گاهی در عالم ظاهر مأمور به مراعات ظاهرند؛ ولی در هر حال این نسبت از نظر تاریخی واقعیت ندارد و اگر موارد محدودی هم در نقل های غیر معتبر آمده باشد جدا از اینکه توان مقابله با آن همه روایت را ندارد، منشأ آنها چهل به درمان نیست، بلکه مراعات قواعد عالم ظاهر است؛ از قضا اهل بیت علیهم السلام برای خود در بسیاری از مسائل روش درمانی خاص داشته اند که با مراجعه به روایات معلوم می شود. ای کاش آقای سروش قبل از این اظهارنظرهای ناپخته لااقل مراجعه به معاجم موضوعی روایات می کردند و به خود زحمت می دادند لااقل یک جستجوی نرم افزاری انجام دهند.

آقای دکتر در ادامه می گوید: کجا در حکایات و روایات شرعی آمده است که مردم بر در خانه پیامبر یا امامان صف می کشیدند تا امراضشان را شفا دهند؟ اگر منظور صف کشیدن است بنده هم در تاریخ جایی یاد ندارم که مردم صف کشیده باشند، اما اگر منظور این است که مردم برای مداوا به ایشان مراجعه نمی کردند این سخن هم باز سخنی بی اساس است؛ شاید بیش از ۵۰ مورد فقط در تاریخ پیامبر از مراجعات افراد و شفا گرفتن آن ها داریم و در تاریخ اهل بیت هم موارد متعددی از امامان مختلف داریم که افراد دردهای لاعلاج را خدمت امیرالمومنین و سایر امامان عرضه کردند و تقاضای شفا نمودند و ایشان هم گاه با نسخه های طبی و گاه با اعجاز و کرامت افراد را شفا دادند. انصاف این است که تاریخ را تحریف نکنیم. یک مراجعه ساده به روایات طبی یا ابواب اطعمه و اشربه بحارالانوار یا مراجعه به کلماتی چون شفاء و طب و طبیب در معاجم موضوعی انسان را به راحتی به دهها نمونه از این روایات می رساند.

دکتر سروش در ادامه بحث گفته اند: وقتی امام علی را ضربت زدند جراحى یهودی را بر بالینش آوردند تا او را علاج کند. نه علی نه حسن و نه حسین هیچکدام دست به معجزه نبردند بلکه شفای علی را از یک یهودی خواستند. این هم باز ادعای خلاف واقع است. ما هیچ جا در تاریخ نداریم که امام حسن یا امام حسین علیهم السلام شفای امام علی علیه السلام را از یهودی بخواهند. گرچه اگر هم بود اشکالی نداشت چون عرض شد امام (ع) در زندگی ظاهری در خیلی از موارد بر همین جهات ظاهری عمل می کنند و علم خودشان را ابراز نمی کنند؛ اما ما چنین چیزی در تاریخ نداریم، آن چیزی که در تاریخ هست و در متون مختلف آمده دارد که: «جَمِیعُ الاطباء لعلی» اطبا برای امیرالمؤمنین گرد آورده شدند یا «جمعوا الاطباء لعلی» دیگرانی از اصحاب و مردم شهر اطبا را جمع کردند، برای امیرالمؤمنین و داخل منزل فرستادند و در بین آن ها یک نفر بود که تسلطش به این مشکل و جراحی و زخم بیشتر بود و آمد و گفت این زخم درمان ندارد. خلاصه ایشان تلاش دارد با مستندات تاریخی غیرواقعی و غیرصادقانه ادعای خود را اثبات کند.

*از این مسأله بگذریم. این روزها زیاد می گویند که در روایات آمده که قم همیشه از فتنه ها در امان است و وقتی بلا آمد به قم پناه ببرید، ولی امروز دیدیم که بلا از خود قم شروع شده و این روایات هم خطا بود. آقای سروش هم بعد از اینکه تطبیق این حوادث را با علامات ظهور مسخره می کند می گوید: روحانیون یاوه هایی از این دست فراوان گفتند و غافل بودند از این که در همین روایات آمده است که وقتی این بلایا به سرتان آمد به قم پناهنده شوید و اکنون می بینیم که نقیض آن رخ داده و قم خود کانون و سرچشمه این بیماری مرگبار شده است. از قضا سرکنگبین صفرا فزود!

این هم باز یک مطلب خلاف واقع دیگر است. اتفاقی که الان افتاده با آن چیزی که در روایات است هیچ تناقضی ندارد.

البته این روایات در منابع دست اول شیعی نیست ولی در کتبی چون رجال کشی و تاریخ قم نقل شده و در کتب حدیثی جوامع گردآوری شده و مرحوم علامه مجلسی بسیاری از آن را در جلد پنجاه و هفت بحار آورده اند. به هر حال آنچه در روایات است چند نکته است: اولاً دارد که هیچ ظالمی نمی تواند قم را نابود کند و از ریشه از بین ببرد و تا قیام امام زمان علیه السلام قم پابرجاست و آباد می شود و بناهای فراوان در آن می سازند و در ایام نزدیک ظهور حضرت قم به مرکز تبلیغ دین اسلام تبدیل شده و از آنجا معارف منتشر می شود که این پیشگویی ها کاملاً حق بوده و این شهر تا به امروز به همین شکل باقی مانده است.

ثانیاً در برخی روایات دارد که در حوادث قیام های عصر بنی العباس قم و کوفه امن و امان است و شیعیان به این شهرها بروند که این مسأله ای موقت و مربوط به دوره ای خاص است.

ثالثاً در برخی از روایات دارد که در آینده هم زمانی که حوادث آخر الزمان که موجب مرگ گسترده می شود همه جا را فرا گرفت و احساس می کنید در هر جایی هستید، ناامن است آن موقع شهر قم از این مرگ های فراگیر امن است.

رابعاً فرمودند در همین قم هم به واسطه اشتباهات و خطاهای عده ای بلا می آید و جمعی می میرند و همه این وعده ها تا وقتی است که «لم یخونوا اخوانهم و لم یحولوا احوالهم».

حال بر فرض این روایات را بپذیریم کدام یک از اینها الآن نقیضش اتفاق افتاده است؟ بگذریم که مسلماً شیوع این مریضی از قم نبوده و گزارش های دقیق چیز دیگری می گوید؛ ولی کجای حوادث اخیر در تقابل با این روایات است؟ آیا مرگ مثلاً هزار نفر در شهر دو میلیون نفری قم به حسب فرض آن هم قبل از اینکه بلایای آخر الزمان در دنیا فراگیر شود اصلاً ارتباطی با این روایات دارد؟ اگر حوادث آخر الزمان رقم خورد و مرگ های میلیونی و بیشتر در جهان اتفاق افتاد، آن وقت است که باید این روایات را بررسی کرد که آیا قم از این بلایا در امان است یا نه؟ بنده در مقام دفاع کردن از این روایات نیستم، می خواهم عرض کنم کسی که نقد کند باید انصاف داشته باشد و سعی کند واقعیت را گزارش کند. گزارش های دروغین ارائه دادن از محتوای دینی و بعداً به نقد کشیدن کار منصفانه و صادقانه ای نیست.

*یک موضوع دیگر که آقای سروش در این مصاحبه بر آن تأکید می کند این است که حوزه های علمیه با هر چیزی که از غرب بیاید مخالفند و این هم دلیل بر خرافای اندیش و معیشت اندیشی حوزیان است؟ آیا این نسبت صحیح است؟ ایشان می گوید: اینها بهترین نشانه است که راه را غلط رفته ایم و ضدیت با غرب باعث شده است که حتی نیکویی ها و پیشرفت های علمی و تمدنی غرب را هم پس بزنیم و نادیده بگیریم و جاهلانه مورد انکار قرار دهیم.

اگر منظور ایشان این است که جریان عمومی حوزه است که یقیناً این سخن هم کذب است؛ و اگر می خواهد بگوید در حوزه هم چنین افکاری گوشه و کنار یافت می شود و افراطهایی هست بله همه جا چنین است و اختصاص به حوزه ندارد، اما کدام یک از مراجع یا رهبری یا اساتید مبرز یا پژوهشگاه های حوزوی چنین گفته اند که ایشان آن را به رخ جامعه کشیده و از آن سو استفاده کنند؟ یکی از بحث های داغ از دهه های اخیر در کشور بحث علم دینی است. اختلافی شده که آیا علم دینی داریم یا نداریم و هر کس از صاحب نظران چیزی در این باب گفته اند. تا به حال به احدی از اهل اندیشه برخورد نکرده ام که گفته باشد هر چیزی از غرب یا علم تجربی آمده است را باید انکار کنیم.

هستند افرادی که می گویند علم دینی نداریم، ولی کسی که بگوید علم تجربی نداریم و باید محصول تجربه را انکار کرد یا هر چه از غرب آمده است تجربه باطل است و باید همه را از ریشه کنار گذاشت یقیناً وجود ندارد

هستند افرادی که می گویند علم دینی نداریم، ولی کسی که بگوید علم تجربی نداریم و باید محصول تجربه را انکار کرد یا هر چه از غرب آمده است تجربه باطل است و باید همه را از ریشه کنار گذاشت یقیناً وجود ندارد. آنچه که در حوزه های علمیه مطرح بوده فقط و فقط این بوده که همان طور که از تجربه به عنوان یکی از منابع معرفتی بشری استفاده می کردیم و می کنیم که اختصاصی هم به امروز ندارد؛ از منابع معرفتی وحیانی و شهودی هم استفاده کنیم. دین به عنوان یک منبع معتبر معرفتی که حکایت گر بخشی از واقعیات عالم هستی است باید داخل در منابع معرفتی باشد و انسان از یک چنین منبع معرفتی غفلت نکند و به منبع تجربه به تنهایی بسنده نکند.

کجا در کدام کتاب و مقاله و سخنرانی کدام دانشمند شیعی آمده ادعا کرده که ما باید تمام نیکویی های غرب را کنار بگذاریم تمام تجربیات غرب را کنار بگذاریم؟ همه را انکار کنیم؟ در باب طب اسلامی هم برخی افراط کرده اند ولی نگاه آنها نگاه رایج حوزه های علمیه نیست. آنچه در حوزه های علمیه طرفدار دارد این است که در پارادایم دینی و در دستور

العمل های دینی نکاتی برای درمان وجود دارد که فراوان است و نباید مورد غفلت قرار گیرد.

* اگر نکته دیگری در موارد نسبت های خلاف واقع و گزارش های غلط آقای سروش در این مصاحبه ندارید چون سخن به درازا کشیده شده من فقط سؤالی را درباره دو حکایت که ایشان نقل کرده و رد نموده مطرح کنم؟

یک نمونه دیگر که الآن در خاطر دارم که آن هم خیلی عجیب است این عبارت ایشان است: «من تنها امیدی که دارم که امید ضعیفی هم هست، این است که مساله «شرّ» در الهیات اسلامی به طور کلی و در ایران جدی گرفته بشود. چون فلسفه اسلامی به مساله شرّ کما هو حقّه نپرداخته است. الان ما از رنسانس اروپا سخن گفتیم، یکی از مهم ترین مولفه ها در رنسانس اروپا قصه شرور بود و اینکه ما باید از نو ارتباط خود را با خدا تعریف بکنیم. حادثه لیسبون، یعنی آن زلزله که در پایتخت پرتغال رخ داد، خیلی وجدان مردم را تکان داد. و می دانید که کتاب کاندید ول تر هم در این زمینه نوشته شد و چیزهای دیگر. مساله شرور در الهیات مسیحی از آن به بعد بسیار جدی گرفته شد. فیلسوفان ما چنانکه باید و شاید به شرور نپرداختند و حداکثر سخنشان این بود که شرّیک امر سلبی ست، یعنی نقصان و فقدان یک کمال است، همین و بس. چیزی فراتر از این نگفته اند. اگر ما بتوانیم از این حادثه تلخ یک میوه شیرین بیرون بکشیم این است که بحث شرور را خیلی جدی بگیریم و آن را وارد عالم معرفت شناسی دینی کنیم.»

این عبارات ایشان هم برای حقیر به شدت عجیب است چون میحث شرّ از مباحثی است که از یونان باستان مطرح بود و فلاسفه اسلامی کاملاً به آن پرداخته اند و بحث شرور در کتاب های حکمت مشاء و حکمت متعالیه مطرح شده و جواب های گوناگون به آن دادند. هر طلبه ای که چند صباحی کتاب های ابتدایی فلاسفه اسلامی را خوانده باشد این مطلب را می داند که در باب شرّ لااقل تا ۴۰۰ سال پیش چهار تا جواب معروف وجود دارد. این بحث در آثار پیشینیان هم بوده و مرحوم ملاصدرا هم در جلد ۷ اسفار بحث کرده اند و محشیان آن هم در آنجا بحث های خوبی دارند. بعضی از شرور را گفتند، حیثیت عدمی دارد، بعضی ها را گفتند: حیثیت نسبی دارد که خود این سه تفسیر دارد و بعضی ها را گفتند: شرّ قلیل است در برابر خیر کثیر.

این ها در کتاب های فلسفی کاملاً آمده و انسان تعجب می کند آقای سروش این قدر بی اطلاعند که با این ادبیات صحبت می کنند که فیلسوفان ما چنان که باید و شاید به شرور نپرداختند و می گوید: حداکثر سخنان شان این بود که شرّ یک امر سلبی است همین و بس و چیزی فراتر از این نگفته اند!!

الهیات اسلامی و به خصوص شیعی خیلی از فلسفه وجود شرّ در عالم صحبت کرده و خوب هم بحث را پیش برده است، انسان تعجب می کند آقای سروش این قدر بی اطلاعند که با این ادبیات صحبت می کنند که فیلسوفان ما چنان که باید و شاید به شرور نپرداختند

یا اینکه ایشان این ها را خواندند و کلاً فراموش کردند یا اینکه عمداً می خواهند واقعیات را انکار کنند. عجیب تر اینکه ایشان در ادامه می گویند: یادم می آید آقای جوادی آملی که رفته بود به دیدار گورباچف، همان ایام زلزله ای در شوروی رخ داده بود و سی هزار نفر زیر آوار کشته شده بودند. آقای جوادی آملی وقتی که بر می گشت، یکی از همراهان روسی ایشان، که لابد از مترجمان بوده، از آقای جوادی آملی پرسیده بود که خداوند چرا زلزله فرستاد که سی هزار نفر بینوا و بی گناه این چنین کشته بشوند؟ واقعاً ایشان پاسخی برای این پرسش نداشت. یعنی معلوم بود که فکر این حرف ها را نکرده است. تازه این یکی از روحانیان ارشد است و فیلسوف ست. دیگران که جای خود دارند.

این جمله هم خیلی عجیب است چون به خصوص مبحث زلزله جز مثال های بسیار معروف مبحث شرّ است و حضرت آیت الله جوادی موقعی که به روسیه رفتند و این سوال بیان شده بارها این مساله را در کتاب های فلسفی تدریس کردند. واقعاً ظالمانه است که ایشان بگویند: ایشان معلوم بود که فکر این حرف ها را نکرده بودند.

الهیات اسلامی و به خصوص شیعی خیلی از فلسفه وجود شرّ در عالم صحبت کرده و خوب هم بحث را پیش برده است؛ بله یک موقع می گوئیم این زلزله ای که این دفعه آمد بخصوص فلسفه اش چه بود؟ این ربطی به فلسفه ندارد.

* سروش همانطور که عرض شد داستان هایی از قول بزرگان شیعه آورده و آنها را شاهد بر خرافای بودن بزرگان حوزه قرار داده است؛ به نظر شما آیا واقعاً این انتقادات به این بزرگان وارد است؟

ایشان می گویند: قصه بسیار عجیبی را شبکه سوم صدا و سیما جمهوری اسلامی پخش کرد، از چهار تن، به چهار بیان، و آن قصه این بود که در زمان میرزای شیرازی، از مراجع شیعه در نجف، وبابی آمد و ایشان پیغام داد گفت من

مجتهدم من نیک خواهم و سخن از سر گزافه نمی گویم. شیعیان بروند و زیارت عاشورا بخوانند تا شرّ وبا کاسته شود. شیعیان رفتند و زیارت عاشورا خواندند و پس از آن شیعیان از وبا مصون ماندند، اما اهل سنت یکی پس از دیگری قالب تهی می کردند و جان می سپردند. من کاری به راست و دروغ این حادثه ندارم،...

در همین موضوع، منقولات هم با همدیگر تعارض دارد. یکی می گوید آیت الله فشارکی در محضر آقای شیرازی این را گفت، یکی دیگر می گوید میرزای شیرازی این را گفت و فشارکی در آنجا حاضر بود. خود این تعارض منقولات هم آدمی را به تردید می افکند ولی من فرض را بر این می گذارم که واقعاً آقای شیرازی چنین چیزی را گفته باشد، که بعید هم نیست. اما این تفسیرهای بعدی که شیعیان از این وبا نجات پیدا کردند، سَنّی ها نکردند و بعدها سنیان می آمدند از شیعیان سوال می کردند که چرا شما سالمید و ما چرا بیماریم، این ها دیگروالله افزونه هایی ست که قطعاً نمی توان باور کرد و ذهن عامی خرافه پرستان آن را به این حادثه افزوده است.

ایشان می گوید این مطالب را خرافه پرستان ساخته اند و قطعاً دروغ است. می گوئیم چرا؟ این طور می گوید: قطعاً دروغ است ولی دروغ داریم تا دروغ. این دروغ تفرقه افکن است. دروغی است که به ما می گوید خداوند شیعیان را بیشتر از سَنّی ها دوست دارد. یک خداپرستی بسیار خودخواهانه و قبیله گرایانه ای درون این قصه نهفته است که گویا بندگان خدا برای او فرق دارند. به کمک این یکی می رود ولی به کمک آن یکی نمی رود، ولله این گونه دینداری، دینداری قابل تأییدی نیست. یعنی باز هم تاریخ را با مبانی الهیاتی خود و برداشتی واژگون از متن نقد نماید. ایشان پنداشته این داستان می گوید خدا شیعیان را بیشتر از سنیان دوست دارد و این یک خداپرستی خودخواهانه است؟! ولی اگر کسی چند لحظه در این حکایت درنگ کند یقین می کند اصلاً ماجرا به آنچه آقای سروش می گوید اصلاً ربطی ندارد. دقیقاً داستان این است که وبا در عراق آمده و شیعه و سنی هم نمی شناسد و همه را می برد.

مرحوم آیت الله فشارکی چون می داند توسل به اهل بیت علیهم السلام موجب دفع بلا است حکم می فرماید که شیعیان سامرا هر روز زیارت عاشورا به نیابت از حضرت نرجس خاتون سلام الله علیها بخوانند و ایشان را نزد حضرت حجت ارواحناده شفیع قرار دهند تا بلا دفع شود و بلا از شیعیان که این توسل را بجا می آورند دفع می شود.

کجای این ماجرا الهیات قبیله‌گی است؟ تمام ماجرا این است که وبا شیعه و سنی نمی شناسد و توسل به اولیا خدا اثر دارد و اتفاقاً در برخی از نقل ها دارد سنیان نیز وقتی توسل می کردند و زیارت عاشورا می خواندند وبا از ایشان برطرف می شود. این ماجرا از قطعیات تاریخ است؛ کسانی که این ماجرا را نقل کردند، افراد عادی نیستند که ما بخواهیم به آن ها نسبت کذب یا بدفهمی بدهیم، مرحوم آیت الله حاج سید احمد زنجانی که در تقوا و دقت در نقل کم نظیر بودند در الکلام یجر الکلام و نیز مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری و آیت الله فرید گلیپاگانی و دیگرانی از این مسأله را از مرحوم آیت الله شیخ عبد الکریم حائری مؤسس حوزه قم نقل کرده اند و ایشان می فرماید من در سامرا بودم و گشتیم فقط یک مرد این اتفاق را دیدم و می فرماید؛ آیت الله حائری بزرگ نقل کردند. مرحوم آیت الله حائری بزرگ هم می گویند من در سامرا بودم و این مسأله را مشاهده کردم. ایشان می گوید: ما دقت کردیم و هیچ شیعه ای نمرد مگر یک پاره دوز و آن پاره دوز هم معلوم نشد که زیارت می خواند مرد یا نمی خواند؟ و اصلاً با وبا مرد یا علت مرگ چیز دیگری بود. آیا ممکن است در نقل عینی شخصی مثل مرحوم آیت الله حائری تردید کنیم و بگوئیم ایشان نعوذ بالله ذهنی خرافاتی داشته اند؟

خلاصه آقای سروش ماجرا را کاملاً بد فهمیده و بد نقل کرده و آن وقت بر اساس مبانی فکری خود آن را نقد نموده و خرافه خوانده و جسارت و بی ادبی کرده است. واقعاً عجیب است این شخص با این سطح از سواد و دقت درباره علمای دین و به قول وی روحانیون می گوید: واقعیت این است که کسانی که به نام دین سخن می گویند و خرافه می پراکنند و مرید جمع می کنند و به سرکوب اندیشه ها می پردازند و با علم می ستیزند و دیانت را ابزار قدرت و ثروت کرده اند؛ که همین روحانیان باشند، بلی ما آب مان با این ها در یک جو نمی رود. ایشان یک مصاحبه کرده تقریباً بیست مورد دروغ و جعلیات و ادعاهای بی دلیل و بی ربط در آن وجود دارد. مطالب تاریخی گذشته و مسائل جاری کشور و عقاید شیعی و … همه را جابجا نقل نموده است و هتاک می نموده و به عالمان بزرگ و متقی و اهل دقت و علم و دانش و تعقل می گوید معیشت اندیش و خرافه پرست و...

حال شما قضاوت کنید خرافه پرست و خرافه پرداز و خرافه اندیش و معیشت اندیش کیست؟ و قضاوت کنید چرا آب ایشان با عالمان دینی در یک جوی نمی رود. چند دهه است ایشان حرفهای نسنجیده و بی اساس می گوید و با سخنان باطلش رشته محبت و ولایت خدا و اولیا خدا در قلب انسان ها می برد و آنها را از وادی نور جدا می نماید و نتیجه اش این شده که امروزه حتی مسائل ساده ای را که افراد عادی می فهمند نمی فهمد یا می فهمد و کتمان می کند و کارش به انکار وجود حضرت حجت ارواحنا فدا و جسارت به اولیا ایشان کشیده است. ایشان بزرگ روشن فکران

این دیار است و می خواهند با این اوضاع و احوال برای اصلاح جامعه اسلامی ما هم قدم بردارند و همیشه مدعی و طلبکار هم هستند. خداوند عاقبت همه ما را بخیر گرداند.